



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

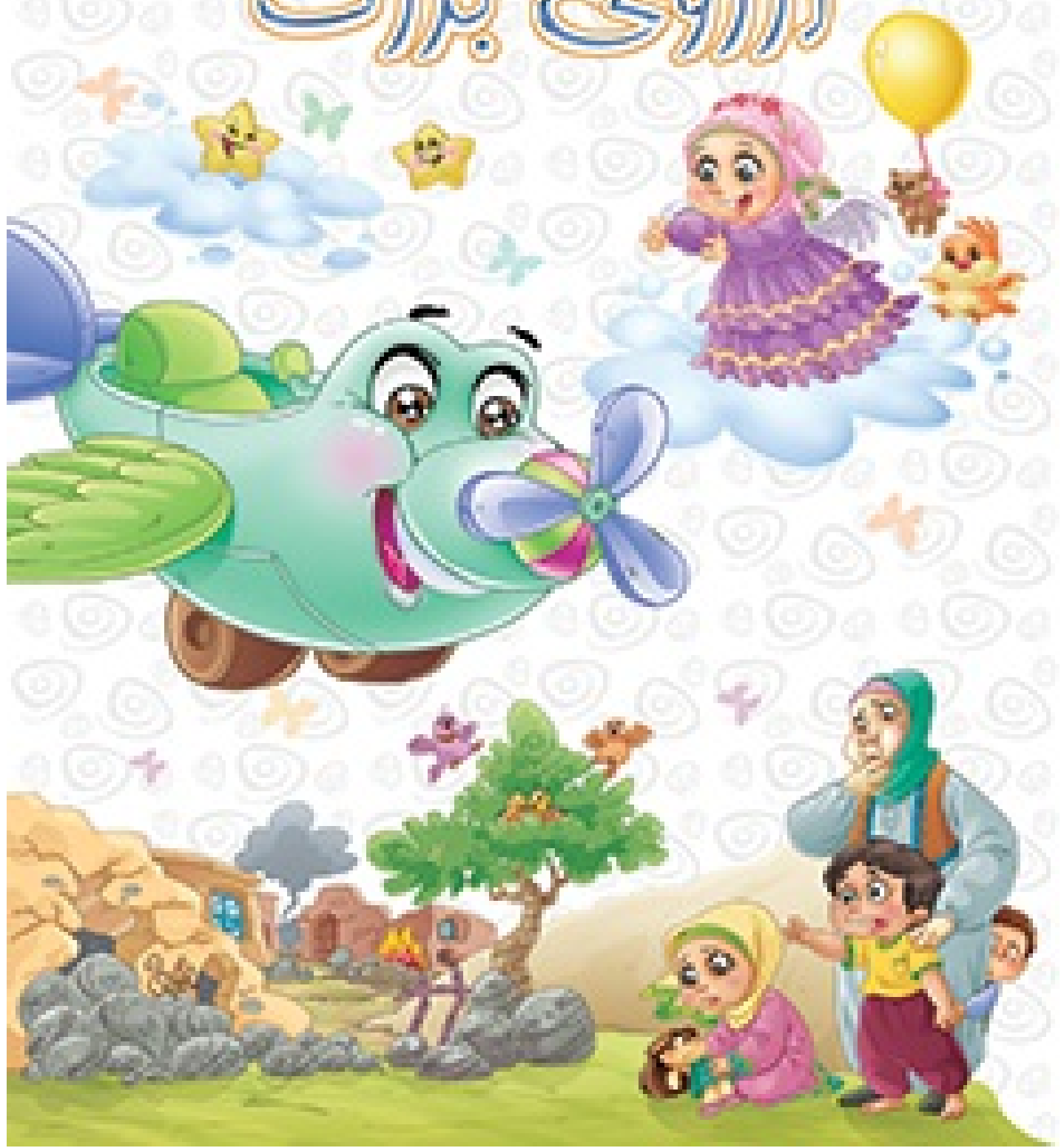
.org

.net

.ir

روز جهانی آسمان (۱۱)

آرزوی بزرگ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آرزوی بزرگ

نویسنده:

مهدیه رحمتی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|-------------|
| ۵ | فهرست |
| ۶ | آرزوی بزرگ |
| ۶ | مشخصات کتاب |
| ۶ | اشاره |
| ۸ | آرزوی بزرگ |
| ۲۳ | درباره مرکز |

سرشناسه: رحمتی، مهدیه

عنوان و نام پدیدآور: آرزوی بزرگ/ نویسندگان مهدیه رحمتی، محبوبه آفرین، زهره محمدیان؛ تصویرگر کلثوم نظری.

مشخصات نشر: قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج). مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۱۶ ص.؛ مصور(رنگی)

فروست: آرزوهای آسمانی؛ ۳۴.

شابک: ۲۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۶۲-۸

یادداشت: گروه سنی: ب، ج.

موضوع: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق -

موضوع: خیال پردازی در کودکان -- داستان

موضوع: مهدویت -- انتظار -- داستان

شناسه افزوده: آفرین، محبوبه

شناسه افزوده: محمدیان، زهره

شناسه افزوده: نظری، کلثوم، ۱۳۵۸ - تصویرگر

رده بندی دیویی: ۱۵۳/۳۱د: ۱۴۱۲ آ ۱۳۹۱

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۷۱۹۷۵

ص: ۱

اشاره



آرزوی بزرگ

نام کتاب: آرزوی بزرگ
نویسندگان: مهدیه رحمتی - محبوبه آفرین - زهره محمدیان

باز نویسی و ویرایش: محمد یوسفیان
تصویرگر: کاتوم نظری

رنگ آمیزی و گرافیک: محمد علی مروج زاده

نوبت چاپ: بهار ۱۳۹۳

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

تیراژ: ۳۵۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۶۲-۸

حق چاپ محفوظ است.

مراکز پخش:

قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام / خیابان شهدا
کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان / پلاک ۲۶ / همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱ /
تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۹۵۶۵ و ۰۲۵-۳۷۷۳۷۸۰۱ (داخلی ۱۱۶ و ۱۱۷) / ۰۲۵-۳۷۸۴۱۱۳۰ (فروش) / ۰۲۵-۳۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت)

تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام

تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۴۲۷۳ و ۰۲۵-۳۷۷۳۷۱۶۰ / فاکس: ۸۸۹۹۸۶۰۷ / ص.پ: ۱۵۶۵۵-۳۵۵

www.mahdaviat.org

Entesharabonyad@chmail.ir



فهرست نویسی
رحمتی، مهدیه...
آرزوی بزرگ، مهدیه رحمتی، محبوبه آفرین، زهره محمدیان، تصویرگر: کاتوم نظری، رنگ آمیزی: محمد علی مروج زاده، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۱.
۱۶ ماه - تصویر: آرنگی ۱. بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۱
ISBN: 978-600-6262-62-8

مهرت قومی بر اساس اطلاعات بنیاد گروه منشی: بیاج
۱- داستانهای کودکان ۱- داستانهای اعضای ۳- محمد بن حسن علیه السلام امام دوازدهم، ۵۵۵- داستان آلف آفرین، محبوبه، نویسنده و هنرمند، بی محمدیان زهره، نویسنده و هنرمند، بی محمدیان، مصحح: کاتوم نظری، تصویرگر: کاتوم نظری، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام مرکز تخصصی مهدویت، و عنوان ۱۳۹۱، ۱۳۹۱، ۳۰۰ و ۱۳۹۱



چه خاطرات خوبی داشتیم، حالا آنها مثل ما آواره شدند و مجبور زندگی کنند.

خدایا! از این وضع خسته شدیم، کسی را برسان تا ما را نجات دهد. ناصره گفت: عمه جان، مگر کسی هست که ما را نجات دهد؟ زود او را صدا بزنم.

عمه آهی کشید و گفت: دختر گلم من هم دقیق نمی‌دانم اما دوست آقای خیلی مهربانی قرار است بیاید که با آمدنش دیگر از این وضع نجات قشنگ می‌شود، او به همه مردم کمک می‌کند و صلح و صفا همه جا را فرا می‌آورد. اسرائیلی‌های بدجنس که کشورمان را به زور گرفته‌اند، نجات می‌دهد. آرزوی حرف‌های عمه حبیبه، فکر ناصره را به خود مشغول کرد، ناصره تا عمه فکر می‌کرد.

او کیست؟ چه موقع می‌آید؟ آیا فقط ما منتظر
آیا بقیه مردم دنیا هم مورد آزار و اذیت قرار
منتظر کسی هستند که آنها را از آزار و اذیت و
خدایا! آرزوی من این است که پاسخ این سؤال

ناصره دختر کوچک و زیبایی بود که مثل بچه‌های دیگر، هر روز به دیدن عمه می‌رفت تا به قصه‌های قشنگ عمه گوش دهد.

یک روز صبح که عمه می‌خواست مثل هر روز قصه‌اش را تعریف کند، ناگهان صدای وحشتناکی آمد، با اینکه هر روز از این صداها می‌شنیدند، اما باز هم بر ایشان عادی نشده بود و می‌دانستند بعد از شنیدن این صداها، باز جایی خراب شده است.

همه ترسان و هراسان روی تپه رفتند تا آزار و اذیت و جنایت تازه دشمنان را نگاه کنند. عمه ناراحت بود، بچه‌های کوچک‌تر گریه می‌کردند، عمه همین‌طور که اشک در چشمانش حلقه زده بود، گفت: خدایا ما را از این وضع نجات بده. این خانه خاله خدیجه بود که حالا از آن جز یک مشت خاک و سنگ چیزی باقی نمانده است. این مزرعه محمدامین است که در آن کشاورزی می‌کرد و به غیر از غذای خانواده خود، برای مردم محل هم غذا تهیه می‌کرد.



ناصره در حالی که ناراحت بود و چشمهایش را بسته بود و فکر می کرد، صدایی شنید، مثل اینکه کسی او را صدا می زد. خوب گوش داد.

ناصره! ناصره! بیا! بیا سوار شو!

ناصره به دنبال صدا به اطراف نگاهی کرد، ناگهان هواپیمایی با چشمان درشت دید که داشت به او نگاه می کرد. او هواپیماهای جنگی زیادی دیده بود که با دیدن آنها، احساس بدی به او دست می داد، اما با دیدن آن هواپیما، اصلاً ناراحت نشد و احساس کرد که آن را خیلی دوست دارد، چون با بقیه هواپیماها فرق داشت، آخه دو تا بال مثل فرشته ها داشت.

ناصره به طرف او رفت، دستی روی بالهایش کشید و به اطراف آن نگاهی انداخت و با خوشحالی سوار آن شد.



هواپیما گفت: خوب نگاه کن، این دکمه ها را که در جلوی خودت م یک کشور می برد، فقط کافی است دکمه کشور مورد نظرت را فشا برویم. تو با این سفر می توانی جواب سؤال هایت را پیدا کنی و بفهم دیگر نیز مشکلاتی دارند و به آنها هم ظلم و اذیت می شود و در انتظار نجات دهد.

ناصره که از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید، چشمانش را بس دکمه ای را فشار داد، صفحه جلویی هواپیما، پرچم کشور آفریقا را نشا زیاد شروع به چرخیدن کرد، دل توی دل ناصره نبود، منتظر بود ببیند



ناصره گفت: آیا فکر می‌کنید کسی هست که شما را نجات دهد؟
 رئیس قبیله گفت: دخترم، من از پدرم و پدرم از پدرانم شنیده‌ام
 خوب خدا آقای مهربانی می‌آید که به همه سختی‌ها پایان می‌دهد. و
 کس فقیر نیست، ما هم مثل بقیه، خانه‌ای برای خود خواهیم داشت
 خواهند رفت و باسواد خواهند شد و دیگر کسی به ما زور نمی‌گوید. آ
 ناصره خیلی خوشحال شد که مردم آفریقا هم منتظر کسی هستند
 ناصره از رئیس قبیله خداحافظی کرد و سوار هواپیما شد.



هواپیما بعد از چرخ‌زدن‌های زیاد، ناگهان ایستاد. ناصره خودش را وسط یک صحرای بی
 آب و علف دید، هواپیما گفت: اینجا آفریقا است.

ناصره عده‌ای را دید که در چادر زندگی می‌کنند، به طرف چادر بزرگی که معلوم بود
 رئیس قبیله در آن زندگی می‌کند، حرکت کرد، اما وسط راه ایستاد و به هواپیما گفت: من که
 زبان آنها را نمی‌دانم، باید چه کار کنم؟ هواپیما گفت: نگران نباش! من می‌توانم کوچک شوم
 و همراه تو بیایم و کمک کنم تا حرف‌های آنها را بفهمی.

هواپیما با یک حرکت، کوچک شد و در دستان ناصره قرار گرفت. حالا ناصره با خیال
 راحت وارد چادر رئیس قبیله شد و پیرمرد لاغر و ضعیفی را دید که بالای چادر نشسته بود.
 ناصره که با کمک هواپیما به زبان آنها حرف می‌زد، با آقای رئیس سلام و احوال‌پرسی کرد.
 ناصره پرسید: آیا از وضعیتی که دارید، راضی هستید؟

رئیس قبیله گفت: نه! مردم ما خیلی فقیرند، بچه‌ها از شدت ضعف و لاغری، توانایی حرکت
 و کارکردن ندارند و خیلی از آنها به جای خانه، در چادر زندگی می‌کنند. زندگی برای مردم ما
 خیلی سخت شده و همه در سختی و ناراحتی به سر می‌بریم و از این وضع ناراضی هستیم.

ناصره در همین فکر بود که هواپیما ایستاد و ناصره پیاده شد و هواپیما دختر بچه کوچکی با موهای روشن و چشمان آبی، دست مادرش را گرفت می‌رفتند ناصره تا چشمش به آنها افتاد، به طرف آنها رفت و بعد از سلام شما مردم آمریکا چگونه زندگی می‌کنید؟ آیا آزار و اذیت می‌شوید مادر آن بچه تا این سؤال را شنید، شروع به گریه کرد و گفت: رئیس‌ها؛ و تمام پول‌های مردم آمریکا را به جیب‌های خود می‌ریزند. عده‌ای ا شده‌ایم.

ما از دست آنها خیلی ناراحت و عصبانی هستیم.
ناصره گفت: مادر جان! آیا کسی را می‌شناسید
که شما را از دست این زورگوها و ستمگران
نجات دهد؟ مادر جواب داد: بله، ما در
کتاب آسمانی خود خوانده‌ایم که روزی از
روزهای قشنگ خدا، آقای می‌آید و ما را
از این وضعیت بد نجات می‌دهد.
آروزی ما آمدن هرچه زودتر اوست.

این بار دکمه را اتفاقی نزد، حالا که کار هواپیما را یاد گرفته بود می‌خواست بداند آمریکایی‌ها که دوست اسرائیلی‌ها هستند و با همکاری همدیگر، مردم مظلوم دنیا را اذیت می‌کنند، آیا مردم آنها هم منتظر هستند؟ برای همین با گفتن «مرگ بر آمریکا» دکمه را فشار داد. پرچم آمریکا بر صفحه هواپیما ظاهر شد و هواپیما شروع به چرخیدن کرد.

ناصره از کارهای بد رئیس‌های آمریکایی خیلی شنیده بود، مثلاً شنیده بود که همه بدی‌ها و جنگ‌های دنیا زیر سر آنهاست. آنها دوست دارند پادشاه دنیا باشند و همه پول‌های دنیا در جیب خودشان باشد! آنها همراه اسرائیلی‌ها نقشه می‌کشند و مردم مظلوم دنیا را اذیت می‌کنند.





هوایما دوباره به آسمان رفت، ناصره نمی‌دانست دکمه کدام کشور را فشار دهد، هوایما با سرعت به سمتی در حال حرکت بود که ناگهان هوایما شروع به لرزیدن کرد. ناصره هم از شدت سرما شروع به لرزیدن کرد.

وای خدای من چه سرمای عجیبی! ناصره به صفحه جلوی هوایما نگاه کرد، پرچم کشور روسیه چشمک می‌زد.

هوایما گفت: بال‌هایم از شدت سرما دارد یخ می‌زند، بهتر است فرود بیایم تا کمی استراحت کنیم و گرم شویم.

ناصره، هوایمای کوچک شده را در جیبش گذاشت تا کمی گرم شود، ناگهان پرنده‌ای را دید که به دنبال دانه می‌گردد. ناصره از دیدن پرنده در این سرمای شدید تعجب کرد، به طرف او رفت. پرنده وقتی ناصره را مثل خودش غریب و تنها دید از او پرسید: تو هم مثل من به دنبال چیزی هستی تا خود را سیر کنی؟

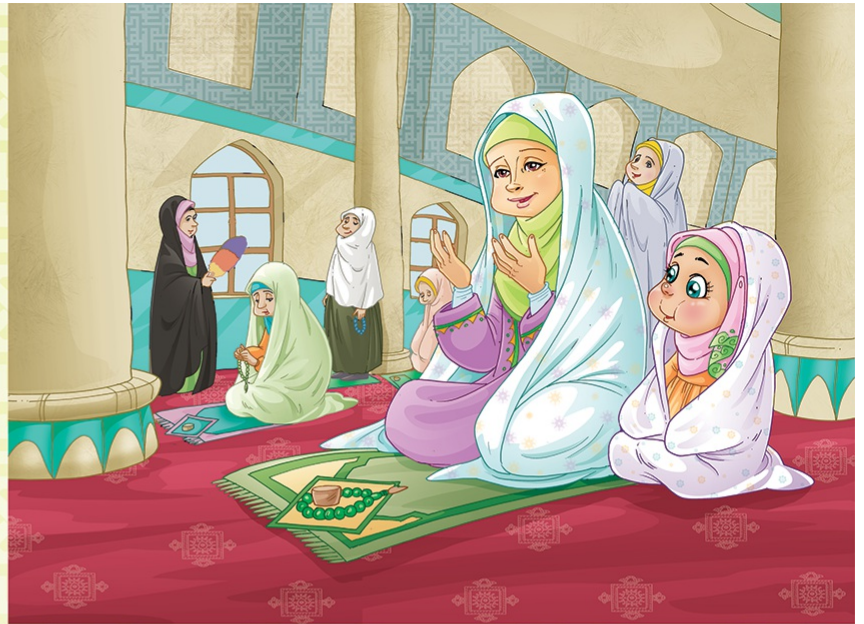
ناصره گفت: نه پرنده زیبا! من به دنبال جواب سؤال‌هایم آمده‌ام چرا این قدر ضعیف و لاغر شده‌ای و رنگت زرد شده است، مگر غذا و دانه برای خوردن نداری؟

پرنده گفت: به خاطر اینکه هوا پُر از دود ماشین‌ها و کارخانه‌ها شده و درختان جنگل را قطع کرده‌اند، دیگر غذای کافی برای ما پرنده‌گان پیدا نمی‌شود.

ناصره گفت: پرنده قشنگ، دوست داری کسی بیاید و شماها را از این وضع نجات دهد.

پرنده گفت: دوست خوبم، اگر او بیاید همه ما پرنده‌گان و حتی ماهی‌های توی دریا خوشحال می‌شویم. آرزوی ما آمدن اوست.

حرف پرنده به اینجا که رسید، هوایما از جیب ناصره بیرون آمد. ناصره زود باش سوار شو، می‌خواهم تا گرم و سرحال هستم تو را به ببرم، جایی که می‌توانی جواب همه سؤال‌هایت را پیدا کنی. ناصره خیلی تعجب کرد، در حالی که برای پرنده، دست تکان می‌زد.



ناصره که مهربانی را در چهره خانم دید، پاسخ داد: اهل فلسطین مسجد جمکران است، ولی نمی دانم چرا این قدر شلوغ است؟ مگر شما دیگری برای عبادت ندارید؟ چرا بعضی ها گریه می کنند؟ آن خانم به ناصره نگاهی کرد، لبخند زد و جواب داد: اینها می دانند دوست دارد و دعا کردن با چشم گریان، آن هم با هم و در مسجد زود ناصره پرسید: اینها برای چه دعا می کنند؟ خانم گفت: همه کسانی که اینجا می آیند یک دعای مهم و دس اینکه: خدای مهربان! هرچه زودتر، ظهور آقایمان را نزدیک بگرد نجات پیدا کنیم و در همه جا صمیمیت و دوستی برقرار شود و کسی نبرد و کسی به کسی زور نگوید و هزاران اتفاق قشنگ دیگر که با آن را خواهند دید.

ناصره دید که چه قدر حرف های این خانم با حرف های عمه حبیبه کمی فکر کرد و گفت: آیا شما هم برای آمدن همان آقای دعا می کنید او هستند تا آنها را نجات دهد؟ خانم گفت: بله دخترم، برای نجات بخش همه انسان ها، آقا امام زه آمدن او آرزوی همه ماست.

ناصره پرسید: امام زمان؟ خانم گفت: بله یعنی تو امام زمان، حضرت مهدی را نمی شناسی ناصره گفت: من فقط می دانم همه مردم دنیا منتظر آمدن کسی هست تا با آمدنش، همه بدی ها از بین برود و خوبی ها جای آن را بگیرد. خانم مهربان به ناصره گفت: دستت را به من بده تا تو را پیش کسی سؤال هایی که در مورد امام زمان داری را بپرسی، بعد آن دو با مهربان که در کنار مسجد نشسته بود رفتند.

بعد از گفت و گوی ناصره و روحانی مهربان، حالا دیگر او امام زمان کسی را که با آمدنش، عمه حبیبه، خاله خدیجه و همه آنها را که در ار بودند به خانه هایشان بازمی گردند، مردم آمریکا از دست رئیس های شوند، مردم کشورهای فقیر از گرسنگی رنج نمی برند و حتی پرنده ها خوشحال می شوند.

ناصره نمی دانست که کجا قرار است بروند.

از آن بالا، پایین را نگاه کرد، کشور سرسبز، زیبا و پر از کوهی را دید.

ناصره آن قدر غرق در نگاه کردن و تماشا بود که متوجه توقف هواپیما نشد. با خودش گفت: اینجا کجاست؟ اطراف خود را خوب نگاه کرد. چه گنبد زیبایی! اینجا چه قدر دلنشین است، با جاهایی که تا به حال رفته ام، فرق دارد، اصلاً احساس غربت و تنهایی نمی کنم.

هواپیما گفت: اینجا کشور ایران و این مسجد که می بینی، مسجد جمکران است.

ناصره گفت: ایران! جمکران! مسجد جمکران.

با تعجب هواپیما را در جیب خود گذاشت و راهی مسجد شد. به درب مسجد که رسید آقای مهربانی به او یک چادر گل دار قشنگ داد.

ناصره، جمعیت زیادی را در مسجد دید که مشغول دعا و راز و نیاز هستند؛ در کنار خانمی در گوشه مسجد نشست. آن خانم که احساس کرد ناصره از جایی دیگر آمده، با مهربانی به او سلام کرد و از او پرسید: دخترم، اهل کجا هستی؟

هوایما در پاسخ ناصره گفت: اینجا شهر مدینه است و زیر این گنبد اسلام حضرت محمد(صل الله علیه و آله و سلم) قرار دارد.

ناصره گفت: دوست دارم اینجا توقف کنیم تا به زیارت قبر پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بروم و برای زودتر آمدن امام زمان(عج) دعا کنم. هوایما با یک آمد و ناصره، راهی حرم پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) شد، در صحن دید که معلوم بود از زیارت قبر پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برمی‌آمد و گریه می‌کرد و زیر لب حرف‌هایی می‌زد.

ناصره پرسید: برای چه گریه می‌کنی؟

پسر گفت: از دست رئیس‌های بدجنس و زورگوی خود که نمی‌گذارند

ناصره پرسید: مگر رئیس‌های شما چه کسانی هستند؟

پسر گفت: آنها گروهی هستند به نام «دوهای»، که از دوستان آمریکا و اسرائیل را اذیت می‌کنند.

ناصره از این

قصه زیارت پیامبر

سلم را کرد.

در کنار ضریح پی

و سلم، مردی ایستاد

که در دست داشت

ناصره ضربه‌ای زد

و بوسیدن ضریح پی

و سلم منع کرد.

ناصره فهمید که

دل گفت: «مرگ

خواست که امام زما

تا مسلمان‌ها از د

راحت شوند و با نارا

الله علیه و آله و سا

هوایما راهی مکه ذ

ناصره در حالی سوار هوایما شد که نور امید در دل او زنده شده بود و قصد داشت خود را به شهر مکه برساند، همان جایی که آقا امام زمان(عج) در آنجا برای نجات همه انسان‌ها ظهور می‌کند و خود را به تمام انسان‌های دنیا معرفی می‌کند.

ناصره در مسیر راهش به طرف مکه، گنبد سبز بسیار قشنگ و زیبایی را دید و از هوایما

پرسید:

تو می‌دانی اینجا کجاست؟



هوایما کم کم بالای شهر مکه و خانه خدا رسید. ناصره همینطور که عظمت خانه خدا را می‌دید، اشک از چشمانش جاری شد، چون می‌توانست خانه خدا و محل ظهور امام زمان ع را از نزدیک ببیند و بعد همراه مردمی که آنجا بودند برای آمدن هرچه زودتر امام زمان ع دعا کرد و خدا را شکر کرد که توانسته درباره امام زمان ع این همه چیز یاد بگیرد. ناگهان با صدای وحشتناکی چشمانش را باز کرد و خود را در چادر ورودگاه و در میان سنگ و خاک دید و این بار از سوز دل خدا را صدا زد و گفت:

خدایا! آرزوی پُررنگ همه مردم دنیا،
آمدن کسی است که آنها را نجات دهد.
خدایا هرچه زودتر او را پُرسان.



مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
 ۲. ارتباط با مراکز هم سو
 ۳. پرهیز از موازی کاری
 ۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
 ۵. ذکر منابع نشر
- بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghamiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادهای انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹